

قانون از دختری که از دوست پسرش خشونت می بیند، چگونه حمایت می کند؟



عکس: [jared mccarter](#)

پژوهشگر - وکیل: مهری ملکوتی

این پرسش با توجه به ویژگی های فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران، پرسشی غیر منتظره است. بلافاصله در ذهن کسانی که از ذهنیت تاریخی و پیش داوری های این جامعه خبر دارند، یا خود به آن پایبند هستند، پرسش دیگری نقش می بندد با این مضمون: آیا در ایران کسانی هستند که با یکدیگر رابطه خارج از زناشویی دارند و با این وصف، از قانون هم حمایت می خواهند؟ مگر رابطه خارج از زناشویی در قوانین جزائی ایران جرم نیست؟ ساز و کار نیازها و تحولات در جامعه ایران چگونه بوده که مردم یا دست کم جمعی از مردم، قوانین و مجازات های سنگین بدنی را دور می زنند یا نادیده می گیرند و آن گونه که دوست دارند، بی خیال آن همه سخت گیری که در ساختار قوانین ایران گنجانده شده، زندگی می کنند؟ آیا ترس از یک صد ضربه شلاق که مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج است، زیر سلطه نیازهای متغیر اجتماعی، به حاشیه رانده شده است؟ این پرسشی است غیر منتظره و حیاتی که برای پاسخ به آن تلاش همه جانبه جامعه شناسان و روان شناسان و حقوقدانان را می طلبد. قوای قانونگذاری و قضائیه در ایران، نمی توانند در برابر این نمونه از بسیار واقعیات های اجتماعی، ساکت بوده و بر قوانینی تاکید داشته باشد که به همت مردم، به تدریج متروکه می شود.

بر پایه تماس های مکرر زنان و صبر و شکیبائی که برای شنیدن آلام و گرفتاری های آنها از خود نشان می دهد به این نتیجه "خانه امن" رسیده که: بله در ایران رابطه خارج از ازدواج به تدریج دارد رایج می شود، به اندازه ای که دوست دخترها در جای قربانی خشونت با خانه امن تماس می گیرند و برای کنترل خشونت دوست پسر خود، مشاوره حقوقی طلب می کنند.

بنابراین بسیاری رخدادهای که اذهان مبتلا به پیش داوری های تاریخی و خود فریبی، دوست ندارند واقعیت آن را باور کنند، ناگهان و به صورت خیره کننده ای از زیر پوست شهر و روستا بیرون می زند و خود را نشان می دهد. یکی از همین واقعیت هائی که انکار می شود، نه به صورت نادر و بلکه به صورت انبوه، پیش روی مشاوران خانه امن است. مضمون همه پرسشها این است:

به کمک قانون دوست پسر من بد رفتاری می کند، من را کتک می زند، به من به صورت کلامی و روانی، توهین می کند. می خواهم به این درجه از خشونت که گرفتارش شده ام، پایان بدهم.

وقتی مشاور خانه امن از این قربانیان می پرسد: چرا از او جدا نمی شوید و تن می دهید، می گویند دوستش دارم و نمی توانم جدا بشوم.

با نیاورهای در جریان این مشاوره ها با ضد و نقیض هائی رو به رو می شویم و به این یقین می رسیم که قوانین داخلی کشور در مواردی از طرفی باور می کنیم که واقعیت های اجتماعی و نیازهای اجتماعی برای تاکید بر ضرورت بازنگری در روز مردم، در تعارض است. قوانین تا چه اندازه برای همه ما تعهد ایجاد می کند. مگر می توان بر درست بودن قوانینی اصرار ورزید که جمع بزرگی از مردم اساسا مگر می شود به این دسته از مردم گفت بسوزید و بسازید و چشم تان کور، می مرزهای آن را در زندگی خصوصی خود شکسته اند؟ وقتی فرصت جوان هستند. در تب و تاب همزیستی با یک جفت جنسی آسمان و زمین را به هم می دوزند. خواستید دوست پسر نگیرید؟ ها به هر دلیل برای ازدواج در دسترس شان نیست، به راه دیگری می روند. فورا نگوئید راه صیغه و عقد موقت باز است، بروند صیغه بشوند. مشکلات این دستورها غیرمسئولانه را در برابر دختران و حتی پسران ایرانی درک کنید. پسرها در بیشتر موارد، به فرض راضی از کلمه صیغه متنفرند. کراهت دارند. زیر بار صیغه هم نمی روند. خانواده ها از هر دو سو، خانواده دختر و پسر، بودن دختر با صیغه، دخترها تحقیر دختران و عقب مانده بودن پسران شان را که به صورت یک داوری تاریخی، در این کلمه نهفته است، تحمل نمی کنند.

رابطه دوستی با یک پسر را به صیغه شدن ترجیح می دهند. یقین دارم که باز هم خواهید گفت چشم شان کور، حال که چنین است، باید خشونت دوست پسر را تحمل کنند.

به غایت با تعهدات دولت ها در برابر شهروندان در تعارض است. قانون نمی تواند بر واقعیت های اجتماعی چشم این پاسخ و نظائر آن، خود را تحمیل و تثبیت کند. اینک هنوز که ببندد. این یک واقعیت اجتماعی است که حتی در دوران پیش از انقلاب، نتوانسته بود، رو به روی ما است. باید نگاهش کنیم و متناسب با آن قانونگذاری کنیم. در شرایط کنونی از یک سو این واقعیت به دهها هنوز است، دلیل اقتصادی و اجتماعی، گسترش می یابد. از دیگر سو زنان جوان تکیه گاه قابل اعتماد قانونی ندارند و مشاوران حقوقی برای کمکرسانی به آنها برای کنترل خشونت دوست پسر، سرگشته می شوند.

با شما یک قصه از دهها قصه تلخ را که در کمک رسانی به قربانی قصه، من را به عجز رساند، در میان می گذارم. شاید با انتشار این قصه، بحث ضد و نقیض های قانونی که منجر به ظلم مضاعف به جمعی از زنان ایرانی می شود، بهتر فهمیده بشود.

مریم کمک می خواست. عاشق بود. اغلب در میانه راه خانه پدری و محیط کار یا درس یا خرید، در خانه دوست پسرش به سر می برد. می خندید و می حاضر نبود از او جدا بشود. طلبکارانه از قانون حمایت می خواست و از من مشاوره. برایش از سختگیری قانون گفتم. گفت یکصد ضربه شلاق که چیزی نیست. حاضرم به خاطرش بمیرم. هرچه تکرار می کردم که راه او به دادگاه برای حق خواهی بسته است و دادگاه اساساً مظلومیت او و خشونت زدائی از او را فرع بر این اصل قرار می دهد که مرتکب زنا شده است، توی کت اش نمی اصلا باور نمی کرد. می خندید و می گفت به من راه و رسم دادخواهی را نشان بدهید. باید دوست پسر من را تربیت کنم تا مجبور رفت. نشوم از او جدا بشوم. دوستش دارم. اما خشونت ورزی و توهین به من، حق او نیست. کمک کنید تا در یک دادگاه به او بفهمانم که باید به من و عشق من احترام بگذارد. گوش دختر جوان بدهکار اندرزهای من نیست. هر چه می گویم اگر به دادگاه مراجعه کند در نهایت به احتمال قریب به یقین به زنا، آن هم زنا ی مکرر اقرار خواهد کرد و خود و عشقش را زیر شلاق خواهد برد، اعتنا نمی کند. از من اصرار. از او انکار. مریم یک دختر ایرانی است که قانون را برای رفاه خود می خواهد. از قانون می خواهد چتری بسازد برای حفظ رابطه عاشقانه تعریف خاصی دارد. به رفتار و کرداری اطلاق می شود، که مضر به "جرم" اش. نمی تواند بپذیرد که مرتکب جرم می شود. معتقد است حال دیگران باشد. قانون برای حفظ حقوق مردم تدوین و تصویب می شود، نه از برای ایجاد محدودیت در خصوصی ترین خواسته های انسانی آنها.

جر و بحث با این دختر جوان بی فایده است. از مشاوره با من دل بر می کند و از روی تخته شلاق سر در می آورد و به من پیغام می فرستد:، که بهتر است همگی بروید دنبال بازنگری در قوانین. او ادامه می دهد:

، اما... شما یک بخش از واقعیت های قانونی را درست گفتید. من، دستی دستی خودم و عشقم را دادم دست ماموران اجرای حکم شلاق از واگویی یک بخش از واقعیت های قانونی طفره رفتید و آن این که حقوقدانان کشور که این قوانین را می شناسند، تا کنون برای تغییر آن به صورت جدی و منسجم و مسالمت آمیز، مبارزه نکرده اند. این غفلت را بر شما و همکاران تان نمی بخشم.

پیغام مریم را گرفتم، ولی هرگز دیگر از او اثری نیافتم. نمی دانم ایمان و اعتقادش به قانون برای رفع مشقت های خشونت بار، تا چه اندازه لطمه خورد و کدام سبک زندگی را پس از آن تجربه تلخ در پیش گرفت؟